

## اطلاعیه شماره ۴

### کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

به عقیده این کمیسیون نظام سرمایه داری در دوران نئولیبرالیزم - که با فروپاشی کامل اتحاد جماهیر شوروی و نابودی کل بلوک شرق آغاز گردید - به مانند اسبی یاغی که دیگر مانعی بر سر راهش نباشد، به تاخت و تازی بیرحمانه و وحشیانه با اشکال مختلف دست زده و تحت عنوان «گلوبولیزه کردن سرمایه» تمام مردم کره‌ی زمین را به نوع جدیدی از اردوگاه کار و سرمایه های امپریالیستی تقسیم کرده است.

بر پایه‌ی نتایج حاصل از بیش از ۲۵ سال تجربه‌ی گلوبالیزاسیون، دیگر برای همگان در سراسر کشورهای جهان واضح است که جهانی کردن سرمایه های کلان سرمایه داران بزرگ کشورهای غربی، نه برای نزدیک کردن جامعه جهانی به یکدیگر که در واقع بر اثر بحران های اقتصادی نظام سرمایه داری طراحی شده بود تا نظام را از سقوط حتمی برای مدتی نجات دهد. به بیانی دیگر، گشایشی باشد برای انباشت سود بیش تر و انباشت سود سرمایه هر چه ممکن تر تا نظام را در آن مقطع از سقوط بالقوه نجات دهد. در راستای این جهانی شدن سرمایه به تجربه دیدیم که سرمایه داران کلان کشورهای امپریالیستی در سازمان های مالی قدرتمندی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، نه تنها برنامه ای برای رشد اقتصادی کشورهای

پیرامونی نداشته اند که حتی کشورهای غربی را هم به فقر و فلاکت اقتصادی کشیده اند. به طوری که در کنار بیکارسازی های عظیم، دستاوردهای دموکراتیک ناشی از مبارزات طبقاتی سابق اقشار زحمتکش طبقه ی کارگر این کشورها که در دوران بعد از جنگ جهانی دوم به اوج شکوفایی رسید، طی دوران جهانی شدن سرمایه به تدریج توسط بورژوازی این کشورها باز پس گرفته شده است. حمله به این دستاوردهای طبقه ی کارگر و بیکارسازی های عظیم در این دوران کافی نبود، در نتیجه به جای سرمایه گذاری و رشد تولید در زمینه های نیاز عمومی، سرمایه ها عمدتاً به دو سوی سرازیر شد: یکی به طرف خرید بورس در بازار سهام (به معنای واقعی، پول، پول می آورد) و دیگر در زمینه نظامی و ایجاد ارگان های پلیسی نوین برای سرکوب هر گونه مبارزه سازماندهی شده ای که پیکر لرزان نظام سرمایه داری را به خطر بیاندازد. نتیجه ای که از این دوران نئولیبرالیزم حاصل می گردد، این است که دموکراسی بورژوایی در کشورهای غربی که زمانی بورژوازی و خرده بورژوازی به آن می بالید، هم کم کم نابود شده و از صحنه تاریخ برچیده می شود و به جای آن نژادپرستی، مذهب، سازمان های خیریه و... جریانات راست افراطی رشد کرده اند. از این رو است که تشکیلاتی مانند اتحادیه های کارگری و سندیکاها نیز در این دوره نقش فعال گذشته ی خود را در زمینه ی دفاع از مطالبات صنفی کارگری در مقابل کارفرمایان از دست داده و وجود آن ها روز به روز بی اهمیت تر می شود. یکی از دلایل عمده ی خنثی شدن اهمیت اینگونه تشکیلات کارگری در این نهفته است که کارفرمایان دیگر به استخدام های جمعی از طریق اتحادیه ها تن نداده و کارگران رسمی به ندرت استخدام می کند؛ کارگران شاغل در کشورهای غربی عمدتاً با قراردادهای

موقت استخدام شده و به این ترتیب کارفرمایان از پرداخت انواع بیمه و مزایای کارگری مصون می مانند.

نولیبرالیزم اما برای کشورهای پیرامونی چه برنامه ای در چنته داشت نیز امروز بر هیچکس پنهان نیست. سیاست کشورهای امپریالیستی در این دوران را عملاً در افغانستان، عراق، سوریه و سایر کشورهای عربی و امروز در ترکیه و کوردستان (ترکیه، سوریه، عراق و ایران) دیده ایم. در این کشورها بر پایه‌ی نیاز سرمایه داری جهانی به هر کشور به نوبه‌ی خاص خود، عملکردی با کمی اختلاف از جانب دولت های امپریالیستی دیده شده که در کل حاوی دو برخورد بوده است: یکی در زمینه‌ی اقتصادی و نیاز بورژوازی حاکم در این کشورها است. در این مسیر بی‌نیازی هر چه بیش‌تر سرمایه‌داری جهانی به نیروی کار این کشورها به علت چرخش اقتصادی سیاسی بانک جهانی در این رابطه و بی‌نیازی در زمینه‌ی سرمایه گذاری و معامله‌ی پایاپای با بورژوازی این کشورها، کشورهای جهان سوم چنان به فقر مفرط کشیده که میزان بیکارسازی ها مانند طوفانی نابود کننده این بخش از جهان را به کویری بی حاصل تبدیل نموده است. از سوی دیگر، حملات نظامی، دامن زدن به اختلافات مذهبی (و پرورش القاعده و داعش و... بدست امپریالیزم)، ریختن پول های سرشار در دامن گروه های رشوه خوار برای به شعله کشیدن اختلافات قومی در منطقه خاورمیانه، برای مثال، دلیلی است برای اثبات برنامه های امپریالیستی به منظور به خاک و خون کشیدن اقشار تحت ستم و کارگر این کشورها، تا نفسی برای مبارزه متشکل به سوی برچیدن نظام سرمایه داری و برقراری انقلاب سوسیالیستی باقی نماند.

برای پرداختن به نیروهای پیشرو، مترقی و انقلابی سوسیالیست/کمونیست در سطح بین‌المللی باید با چند کلمه از سابقه این جریانات شروع کنیم. با روی کار آمدن استالینیزم بعد از لنین، سنت انقلابی لنینیزم- تروتسکیزم با کشتار و نابودی نیروهای انقلابی بلشویک، رو به انحطاط گذاشته و سیاست‌های راست‌گرایانه حزب کمونیست شوروی نهایتاً دستاوردهای این انقلاب را باز پس گرفته و اتحاد جماهیر شوروی را به شکست کشاند. این روند، تا هنگامی که کرملین هنوز روی پا استوار بود، مورد تحلیل درست از طرف نیروهای انقلابی سوسیالیستی/کمونیستی واقع نگردید و خط سیاسی استالینیزم در سطح بین‌المللی تمام سازمان‌ها و احزاب چپ را با خود به انحطاط نظری کشید. این انحطاط نظری بدان سان تأثیرگذار بود که حتی احزاب تروتسکیست بین‌الملل چهارم را نیز در دام انداخته و به انزوا کشید. پس از سرنگونی استالینیزم، تمام این جریانات در سطح بین‌المللی، به شدت ضربه دیده و تقریباً هر گونه فعالیت انقلابی سازماندهی شده‌ای را رها کردند.

در ایران اما، شکست خط سیاسی «انقلاب دو مرحله‌ای» استالینیستی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به سرعت در عمل آشکار گردید و در پی هر چه بیش‌تر قدرت گرفتن خمینی و رژیم سرمایه‌داری وابسته به غرب جمهوری اسلامی، چپ در ایران به انحطاط کشیده شد. سازمان‌های چپ با تکیه به لزوم «انقلاب دو مرحله‌ای» خمینی و دارودسته‌ی او را روحانیت «مبارز» نامیده و در زمره‌ی «بورژوازی ملی» قرار دادند و به این ترتیب به جای رهبری انقلاب به سوی انقلاب سوسیالیستی، میدان را کاملاً باز گذاشته و قدرت را دو دستی تقدیم خمینی نمودند. کشورهای امپریالیستی به سرکردگی آمریکا با آوردن

خمینی و رنگ و لعاب مذهبی بخشیدن به انقلابی که می رفت تا ماهیت بالقوه انقلاب سوسیالیستی خود را به بالفعل تبدیل کند، محکوم به شکست نموده و برای چند نسل به عقب رانده و تدریجاً با ایجاد ورشکستگی کامل اقتصادی در کشور و بیکارسازی های ممتد و ایجاد وحشت و ارباب در زمینه های حقوق پیش پا افتاده اقشار مختلف طبقه های کارگر و نیز دستگیری ها و اعدام های گستاخانه و در سطحی گسترده، توانستند برای مدت ۳۷ سال (تا کنون) با حمایت از بورژوازی وابسته به رژیم (مانند بنیاد مستضعفین و...) و غرب برگردهی زحمتکشان و ستمدیدگان ایران سوار شوند.

امروز در ایران به علت فقر مفرط و دامنگیر اقشار مختلف زحمتکش و ستمدیده طبقه های کارگر و خرده بورژوازی میانه و پایین، هر روز صدای مبارزات دموکراتیک از گوشه و کنار ایران بلند می شود. علیرغم وجود شرایط مناسب بالقوه برای انقلاب سوسیالیستی در ایران و نیز سایر کشورهای جهان، به دلیل نداشتن رهبری و برنامه انقلابی (به ویژه در پی اعدام ها و به قتل رساندن نیروهای پیشروی کارگری در ایران) برای به ثمر رسانیدن انقلاب سوسیالیستی، نیروهای پیشرو و انقلابی در تلاطم عظیمی دست و پا می زنند. در غیاب یک رهبری انقلابی که می توانست کارگران را حول یک برنامه ی انقلابی گرد آورد، پیشروان کارگری امروز به ایجاد اتحادیه ها و سندیکاها روی آورده و خواهان متشکل شدن خود درون اینگونه تشکیلات هستند که متأسفانه به علت ماهیت علنی کامل، نیروهای مبارز و انقلابی آن ها از طرف رژیم شناسایی شده و دستگیر می گردند. چنین شرایطی دال بر نامناسب بودن فعالیت انقلابی درون این تشکل ها می باشد.

برای رهایی از این گرداب، نیروهای انقلابی سوسیالیست/کمونیست در ایران باید با اتکاء به خود، به تحلیل شرایط جهانی و ایران نشسته و راهکارهایی را برای نجات طبقه‌ی تحت ستم در برابر سرمایه‌داری جهانی بیابند. در این راستا، چگونگی به نتیجه رسیدن انقلاب سوسیالیستی در روسیه، علل شکست انقلاب اکتبر، مراحل رشد امپریالیزم از زمان لنین تا به امروز فراشدی است که در صورت داشتن تحلیل درست می‌تواند ابزار مبارزاتی موثری برای چگونگی مبارزات طبقاتی تمام اقشار تحت ستم امروز در ایران باشد.

در این کتاب دلایل شکل‌گیری کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگر در تقریباً ۴۰۰ صفحه در نشر کارگری سوسیالیستی <http://www.nashr.de/۲/komision/Book.pdf> آورده شده و تکیه آن به‌طور ویژه بر روی تأثیرات انحرافی باقی مانده از استالینیزم است که امروز با رفورمیست‌های سوسیال‌دموکرات و بورژوازی اصلاح‌طلب درآمیخته و معامله می‌کند. این جریان‌ها که عمدتاً ابزار به انحطاط کشیدن مبارزات طبقاتی و انقلابی اقشار تحت ستم جامعه هستند، از هیچگونه عملی رویگردان نبوده، از شناسایی و لو دادن و حتی به قتل رساندن نیروهای پیشروی انقلابی کوتاهی نمی‌کنند. اما یکی از دلایل کارایی عناصر این جریان‌ها، وجود بوروکراسی درون این تشکیلات و بوروکراسی حاکم بر فرهنگ جامعه بورژوایی است.

بوروکراسی در روابط اجتماعی جامعه‌ی طبقاتی در نظام سرمایه‌داری، انسان را به سکوت و اطاعت کشیده و خلاقیت او را نابود می‌کند. در جامعه‌ی سرمایه‌داری به‌ویژه در این مرحله از رشد جهانی سرمایه‌داری که دموکراسی

بورژوازی رنگ و روغن سابق (پیش از ۱۹۷۰) خود را باخته و تبدیل به دولت های دیکتاتوری، نظامی، شبه فاشیستی و سرکوبگر گشته، مطالبات دموکراتیک از هر نوعی را دیگر در چارچوب دموکراسی بورژوازی نمی توان مطالبه کرد، زیرا با سرکوب شدید پلیس رژیم روبرو خواهد شد. بر اثر چنین وضعیتی، ابزار کثیف تحمیق توده های تحت ستم در صحنه‌ی فرهنگ جامعه متداول شده و حتی طبیعی جلوه می کند. از جمله‌ی این ابزار تحمیق، بوروکراتیزم حاکم بر جامعه سرمایه داری است که مانع سنوال و انتقاد کردن شده و در اغلب موارد به انزوای انسان کشیده می شود.

درون چنین فرهنگی لذا غیر عادی نیست اگر رهبری جریانات سیاسی که خود را «انقلابی» می دانند با هر نامی و با هر تعدادی به دلیل انحرافات نظری، خط سیاسی و پایگاه خرده بورژوازی خود، اعضای دیگر تشکیلات خود را با برخوردهای از بالا و بوروکراتیک یا به سکوت و تبعیت از رهبری در آورده و یا اعضای مقاوم و مبارز را ابتدا منزوی کرده و سپس در صورت ادامه‌ی مقاومت تا سرحد تهدید به معرفی آن اعضا به پلیس بورژوازی نیز روی آورند. درون چنین تشکیلاتی امر مسلم بر آن است که اولاً تحلیل نظری و برنامه ای انقلابی وجود ندارد و هدف هم علیرغم تمام شعارها، وسیله را توجیه می کند. دوماً چنین عناصر رهبری ناخلفی با تکیه بر جنبش کارگری سعی در به دست آوردن سلطه بر روی مبارزات کارگری از هر نوعی برای کسب قدرت سیاسی و منافع جاه طلبانه خود می کنند. در این حالت آن ها بیش تر با رهبران و اعضای بوروکرات جریانات رفورمیست فرصت طلب و در بهترین حالت با لیبرال های بورژوازی می توان مقایسه کرد تا یک تشکیلات انقلابی سوسیالیست/کمونیست.

برخورد سنتی با مفهوم بوروکراتیزم درون سازمان‌ها و احزابی که خود را انقلابی و منتسب به مارکسیزم می‌دانند، این است که بوروکراتیزم درون جنبش کارگری را تنها در احزاب و دولت انقلابی سوسیالیستی می‌توان یافت و نه درون یک تشکیلات کوچک! در حالی که به تجربه دیدیم که وجود عناصر خرده‌بورژوازی منحرف و بوروکراتی همچون استالین، کامنف، بوخارین و... درون حزب کمونیست شوروی بود که در اولین فرصت ممکن انقلاب را به شکست کشانده و بوروکراسی حزبی را برقرار کردند.

بوروکراسی درون یک تشکیلات، در هر ابعادی، ابزار سرکوب اهداف انقلابی آن تشکیلات خواهد شد. برای مقابله با این معضل در آینده، نیروهای پیشرو و انقلابی از هر قشری درون طبقه‌ی کارگر باید از ابتدا به دنبال شناسایی بوروکراسی درون رهبری خود بوده و در مقابله با آن محکم بایستند.

برسمیت شناختن، و تبلیغ چنین کمییونی، تنها پیشنهادی جهت مبارزه با این معضل از ابتدای امر بوده و با هر کمیسیون دیگری، از جمله کمیسیون کنترل و... هم فرق دارد. این کمیسیون می‌باید به موازات رهبری هر تشکیلاتی ایجاد شده و فقط توسط افرادی ساخته خواهد شد که به آن‌ها از طرف رهبری اجحافتی شده باشد و رهبری هر تشکیلاتی که بوروکرات نباشد باید این را در اساسنامه خود بپذیرد، تا اعضای پایینی یک تشکیلات توان مبارزه سیستماتیک با رهبری تشکیلات خود را در صورت اعمال نفوذ و بوروکراتیزم در رهبری داشته باشند. (یعنی پایینی‌ها همیشه و در همه حال باید روی عملکردهای رهبری که از بالای سر آن‌ها می‌گذرد، کنترل داشته باشند.)



البته با توجه به معضل بوروکراتیزم، اعضای هر تشکیلات انقلابی شاید خود راه های مناسب تر و مؤثرتری را بیابند، اما تا آن زمان شاید آشنا شدن با این پیشنهاد مفید قرار گیرد.

۱۵ اکتبر ۲۰۱۵

۲۳ مهر ۱۳۹۴